فهرست

[مقدمه 2](#_Toc134460757)

[احتمال سوم: نظریه مرحوم خویی 2](#_Toc134460758)

[نکته اول ارزیابی نظریه مرحوم خویی 3](#_Toc134460759)

[نکته دوم ارزیابی نظریه مرحوم خویی 5](#_Toc134460760)

[احتمال چهارم: نظریه مرحوم حکیم 8](#_Toc134460761)

# موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم نظر به مماثل/ادله

# مقدمه

بحث در حکم کشف مسلمه بین یدی الکافره بود و عرض شد برای قول به حرمت به ادله‌ای تمسک شده و اولین دلیل عبارت بود از آیه 31 سوره نور و جمله‌ای که در آن آیه بود: او لنسائهن. عرض شد که در تفسیر این اول لنسائهن هشت احتمال متصور است و مبنای استدلال به این آیه برای حرمت احتمال دوم بود که بگوییم او لنسائهن مفید وصف ایمان است و اضافه نساء به ضمیری که به مؤمنات برمی‌گردد مفید تخصیص است و تخصیص هم تناسبش با قید ایمان است. این فرمایشی بود که بخشی از مفسرین و فقها به آن تمایل داشتند.

در نقد این احتمال علی‌رغم اینکه آن را در حال طبیعی احتمال مناسبی می‌دیدیم و شاید اقرب احتمالات باشد اگر احتمال اول را نپذیریم در نقد آن نکاتی مطرح شد که ملاحظه کردید.

# احتمال سوم: نظریه مرحوم خویی

رسیدیم به‌احتمال سوم که نظر مرحوم آقای خویی بود و ظاهراً برخی دیگر به آن تمایل دارند. مقصود این بود که نسائهن منظور حرائر باشند. قید ایمان و اسلام در آن نیست. قید اقارب هم نیست. ولی بی‌قید هم نیست. قید حرائر دارد مقابل ما ملکت ایمانهن. این نظریه هم دو سه وجه داشت که وجه اول و دوم را عرض کردیم وجه سوم هم نظریه مرحوم خویی بود. تکیه مرحوم خویی و عمده وجه ایشان همان نکته‌ای است که در زمینه ارتباط نسائهن با ما ملکت ایمانهن وجود داشت. ایشان می‌فرمودند مقصود از ما ملکت ایمانهن اماء است بدون اینکه قید اسلام و ایمان داشته باشد. ما ملکت ایمانهن یعنی جایی که زنانی کنیزانی دارند. آیه می‌فرماید ابداء زینت این زن برابر کنیزهایشان جایز است اعم از مسلم و کافر و امثال اینها. اگر این را پذیرفتیم نسائهن باید حرائر باشد و نمی‌تواند مطلق زن‌ها باشد. زیرا اگر مطلق زن‌ها بود رابطه نسائهن با اماء عام و خاص مطلق می‌شود که در اینجا تناسب ندارد. ذکر خاص بعد العام گرچه فی حدنفسه درست است؛ ولی اینجا به دلیل او و اینکه متفاهم از آیه می‌گوید این عناوین مستقل از هم هستند باید نسائهن را حمل بر حرائر کنیم.

در فرمایش ایشان دو نکته بود که نکته اول را توضیح دادیم. اما نکته اصلی همین نکته دوم است که به‌خاطر اینکه باید ما ملکت ایمانهن و نسائهن را از هم تفکیک کنیم ناچاریم بگوییم نسائهن مقصود حرائر است. زنان آزاد است. در مقابل ملکت ایمانهن که زنان کنیز هست و زنان برده است. در اینجا اگر بخواهیم بررسی کنیم باید چند نکته را توجه کرد تا ببینیم فرمایش ایشان تمام است یا نه.

## نکته اول ارزیابی نظریه مرحوم خویی

نکته اول: ما ملکت ایمانهن آیا فقط مراد اماء است یا شامل عبید هم می‌شود؟ این بحثی مبنایی است که وقتی زن مالک برده‌ای باشد و عبدی داشته باشد نسبت اینها در نگاه و تمتعات چه نسبتی است؟ در تمتعات کسی قائل به جواز استمتاعات نیستند. اما در نظر و نگاه اختلاف است. جایی که مالک زن است و مملوک مرد و عبد است. می‌تواند نگاه کند یا نه؟ اگر آری تا چه حد. اینجا محل اختلاف است. برخی مثل آقای خویی احتمال داده‌اند که عبد مثل اجنبی است. برخی دایره را متفاوت از اجنبی می‌دانند و معتقدند بیش از حلیت نظر است. مثلاً ساق است یا کمتر و بیشتر و نظرات متفاوت هم وجود دارد. در این مسئله روایاتی هم دارد. مرحوم خویی در باب نگاه زن به مملوک و عبد خود نظر مضیقی دارند و همان را مبنا گرفته‌اند. می‌گویند ما ملکت ایمانهن اصلاً عبد را نمی‌گیرد و فقط اماء را می‌گیرد؛ زیرا مبنایشان این است که عبد مثل بقیه است و مثل دیگر رجال اجنبی است در ارتباط با زن‌ها که کشف و نگاه در همان دایره اجنبی است. به همین دلیل ملکت ایمانهن را تفسیر مضیقی می‌کنند و می‌گویند در بین احتمالاتی که وجود دارد قائلیم فقط اماء این حکم را دارد. در این بحث رابطه زن با برده خود روایات هم متعدد یا متعارض است. از روایاتی که کلاً او را مثل یک اجنبی برای این زن به شمار می‌آورد. تا روایاتی که وجه و کفین را اجازه می‌دهد یا روایاتی که ساق را اجازه می‌دهد. مرحوم خویی هم در جمع روایات به‌گونه‌ای عمل کرده‌اند که نتیجه‌اش این شده که عبد در ارتباط با مالک خودش مثل اجنبی است و طبعاً ما ملکت ایمانهن را این‌طور تفسیر می‌کنند. گرچه ما ملکت ایمانهن اطلاق دارد و شامل هم کنیزان و هم بردگان می‌شود؛ اما به دلیل اینکه روایات را آن‌طور جمع کرده‌اند و به دلیل اینکه قطعاً رابطه زن با عبد مثل رابطه با کنیزش نیست این درست است. رابطه زن مالکه با کنیز یک رابطه آزادی است جز عورت بقیه آزاد است؛ اما با عبد قطعاً در آن دایره نیست. ایشان دایره را خیلی مضیق می‌دانند و معتقدند ما ملکت ایمانهن آن را نمی‌گیرد. اگر کسی اختصاص ما ملکت ایمانهن را به اماء پذیرفت این استدلال تمام است. در مقابل بعضی معتقدند ما ملکت ایمانهن می‌تواند عبد را هم بگیرد در این صورت این استدلال به هم می‌ریزد.

سؤال: ممکن است ادعای انصراف کنند.

جواب: بله ممکن است ادعای انصراف کنند. از آن طرف هم چون ادله را آن طور جمع کرده‌اند بگویند ملکت ایمانهن آن را نمی‌گیرد.

در نقطه مقابل ممکن است کسی این را نپذیرد. اولاً در جمع آن روایات بحث وجود دارد و به نظر می‌آید فی‌الجمله عبد با بقیه مردها فرق دارد. رابطه زن مالکه با عبد او ولو فی‌الجمله فرق دارد. یعنی مقداری باب بازتر است. حتی مرحوم خویی که در وجه و کفین احتیاط می‌کنند حتی روی مبنای ایشان در عبدی که مملوک یک زن است آن احتیاط واجب در وجه و کفین را حتی از نظر فتوایی هم ندارند. حال تا چه برسیم به اینکه مثل ساق و این‌طور چیزها هم آزاد است. سیره‌ای وجود دارد که بعید است بگوییم اگر روایات هم تمام باشد بتوان به آنها ملتزم شد. متعارف بوده زن‌ها عبد داشته‌اند علی‌القاعده در ارتباط با برده‌شان سخت‌گیری در ارتباط با مردهای اجنبی و زن‌های دیگر نبوده است. حتی آقای خویی هم باید تفاوتی قائل باشند. ایشان در وجه و کفین احتیاط دارند. ولی بعید است در عبد در ارتباط با مالکه خود قائل به احتیاط باشند. انصرافی هم که گفته می‌شود واضح نیست. نسائهن انصرافی ندارد. ازاین‌جهت است که ما ملکت ایمانهن ولو فی‌الجمله عبد را می‌گیرد. همین یک درجه از شمولش نسبت به عبد ولو در حد وجه و کفین برای آنها که نظر به وجه و کفین را جایز نمی‌دانند یا کمی فراتر از وجه و کفین نسبت به پا و قدم و ساق و امثال اینها همین کافی است که نسبت ما ملکت ایمانهن با نسائهن عام و خاص مطلق نشود و عام و خاص من وجه بشود. اگر ما ملکت ایمانهن ولو فی‌الجمله شامل عبید هم شد و گفتیم انصراف ندارد. در عبید هم روایات را طوری جمع کردیم که نظر آقای خویی از آن بیرون نیامد و لااقل ساق و قدمین را هم می‌گیرد آن وقت دیگر نسبت این دو من وجه می‌شود. من وجه بودن هم کافی است. جدایی اینها با أو لازم نیست تباین در آن باشد. من وجه هم باشند کافی است. آن وقت نسائهن شامل همه زن‌ها می‌شود چه آزاد چه کنیز چه مسلمان چه غیرمسلمان. دومی هم ما ملکت ایمانهن علاوه بر اینکه اماء را می‌گیرد عبید را هم می‌گیرد؛ لذا مسئله به این شکل حل می‌شود.

سؤال: بالفرض رابطه زن با عبدش بیش از وجه و کفین جایز باشد؛ ولی باز هم ابداء زینت برای عبد جایز نیست.

جواب: آیه اطلاق دارد. در حدی که در بقیه فقرات می‌گوییم اینجا هم می‌آید. اما ادله کمی این را محدود می‌کند. نظایر بسیاری دارد که آیه مطلق باشد و روایات کمی دایره را محدودتر کند. آیه در مقام دلالت استعمالی خود مطلق عبید و اماء را می‌گیرد؛ لذا حتی اگر روایت هم دایره را کمی نسبت به فقرات قبل محدودتر کند مشکلی ندارد.

سؤال: یعنی عبید دایره اوسعی دارد نسبت به مردان اجنبی؟

جواب: قطعاً اوسع است. حدسم این است که حتی مرحوم خویی که در وجه و کفین احتیاط دارند در عبد برای مالکه بعید است این احتیاط را داشته باشند. از آن طرف هم در کشف هم همین‌طور.

لذا جمعی که ایشان در تعارض روایات کرده‌اند اگر کسی آن را بپذیرد فی‌الجمله نمی‌تواند بالجمله بپذیرد. یعنی رابطه مالکه با عبد اوسع از رابطه با اجنبی است.

ضمن اینکه این نکته را بیشتر دقت کنید که همین‌طور که در دلالت استعمالی شمولی بود همین کافی است که تفصیل را به وجود بیاورد ولو اینکه در روایات دایره عبید را در حلیت ابداء زینت خیلی محدود کند. همین کافی است این تفصیل پذیرفته شود.

سؤال: برای پذیرش مقابله نیاز نیست اماء داخل ملکت باشد. یک طرف ملک یمین است یک طرف نساء. قرینه مقابله می‌گوید ملکت ایمانهن نمی‌تواند داخل نساء باشد. یک طرف نساء یک طرف ملک یمین است و اباء دارد نساء شامل ملک یمین باشد. مقابله بینشان است.

جواب: عرض می‌کنیم.

این پاسخ اول که نساء به طور کامل بر ما ملکت ایمانهن انطباق ندارد. ما ملکت ایمانهن ذکر خاص بعد عام نیست؛ بلکه مصادیقی بیش از آن را می‌گیرد.

## نکته دوم ارزیابی نظریه مرحوم خویی

نکته دوم این است که تقابل این فقرات با أو آیا مستلزم تباین اینهاست یا اعم از تباین و من وجه است. اینجا هم دو احتمال است. ممکن است کسی بگوید أو مستلزم این است که فقرات متباین باشند و ماده اجتماعی بینشان نباشد. نه من وجه درست است و نه عموم و خصوص مطلق. هیچ یک از حالات نباید باشد. فقط باید بین فقرات تباین باشد. ممکن است ابتدا در ذهن این بیاید و ظاهراً آقای خویی این در ذهنشان بوده. یا اینکه مقابله فقط نفی می‌کند حالت تساوی و عموم و خصوص مطلق را. می‌توانند فقرات متباین باشند و می‌توانند من وجه باشند. علت این است که او می‌تواند بین اموری باشد که از لحاظ مفهومی متفاوت‌اند و در صدق هم من وجه هستند. این مانعی ندارد و شاهدش این است که فقرات بعد هم در حالاتی بر هم انطباق پیدا می‌کنند. اخوانهن و دیگر عناوین در برخی مواردی می‌توانند در حالت خاصی از ارتباطات نسبی بر هم انطباق پیدا کنند. ضمن اینکه در قبلی‌ها مواردی پیدا می‌شود که حالت من وجه دارد و تباین نیست اگر هم این وجه اول را نپذیریم ذاتاً أو بیش از این را نمی‌گوید که عناوین از هم جدا باشند و در مصادیق هم به نحو تساوی یا عموم و خصوص مطلق انطباق کامل بر هم نداشته باشند. مثلاً می‌گوید یا باید جنسی بخرید ارزان باشد یا برای مرض مفید باشد. این دو عنوان است؛ ولی می‌تواند بر یک چیز صادق باشد. استعمال أو میان عناوین مستلزم تباین نیست؛ بلکه تباین یا من وجه هم کافی است.

سؤال: دو تای بعدی می‌تواند من وجه باشد. طفل می‌گوید

جواب: بله. حتی قبلی‌ها هم قابل تصویر است. حتی اگر آنها را هم نگوییم می‌توانیم بگوییم أو ذاتاً میان عناوین مساوی یا عموم و خصوص مطلق صحت استعمال ندارد؛ اما میان عناوین متباین یا من وجه صحت استعمال دارد. اینجا هم مثل آقای زنجانی یا دیگران می‌گویند نسبت این را فقط شما قول مشهور نگیرید و با قول ما که می‌گوییم مؤمنات بگیرید باز هم من وجه است. نظر ما این است که نسائهن یعنی زنان مؤمن البته اعم از حر و امه این هم می‌گوید ملکت ایمانهن فرض بگیریم اختصاص به اماء دارد. این نسبتش با آن مؤمنات که اعم از مسلمه و کافره بود می‌شود نسبت عام و خاص من وجه برای اینکه اماء کافره می‌شود ماده افتراق از آن طرف هم حرائر مؤمنه می‌شود ماده افتراق آن. در اماء مؤمنات جمع می‌شود؛ اما در دو جا جدا می‌شوند. این فرمایش قول اول را نفی می‌کند؛ اما قول دوم که اختصاص نسائهن به مؤمنات باشد را نفی نمی‌کند. این هم وجه دیگری است که در پاسخ آقای خویی گفته شد. البته با توجه ‌به مجموعه مباحثی که گفتیم روشن است که اگر کسی ما ملکت ایمانهن را به اماء تخصیص دارد حتماً قول اول را نمی‌تواند بپذیرد که شمول نساء به امه باشد. اما با پذیرش قول آقای خویی مساوی نیست. می‌توان نظر آقای زنجانی را پذیرفت یا احتمال اقارب را پذیرفت. زیرا من وجه بودن هم کافی است. لازم نیست تباین باشد. این در بررسی فرمایش آقای خویی است.

ضمن اینکه دیدید پایه بحث سست بود. اینکه نسائهن حمل بر حرائر شود وجه قوی نداشت. عمده وجه نسبت این دو فقره بود که با دو جواب قابل‌بحث است.

سؤال: تبانی که آقای خویی می‌فرمایند وارد است؛ زیرا نساء به کار برده شده و ما ملکت مشخص است... در عموم و خصوص من وجه هم می‌گفتند گاهی متصل است گاهی منفصل...

جواب:ِ ما می‌گوییم از لحاظ ادبی أو را به‌کاربردن به معنای تباین عناوین نیست. بلکه تفاوت عناوین کافی است. أو برای تفصیل و تفریغ است بیش از این نمی‌گوید که عناوین متفاوت باشد و در مصداق هم انطباق صد در صدر نداشته باشد. از نظر ادبی و لغوی بیش از این، این واژه دلالت نمی‌کند.

سؤال: در دایره مبنای آقای خویی باید سخن گفت.

جواب: نکته دوم آقای زنجانی می‌گوید ما ملکت ایمانهن را همراه شما می‌شویم می‌گوییم اماء عبد را نمی‌گیرد اعم از مسلم و کافر است اماء را می‌گیرد. نسبت من وجه می‌گوییم کافی است. این قول شما را تأیید نمی‌کند؛ بلکه با نظر ما هم قابل‌جمع است.

سؤال: طبق مبنای آقای خویی صحیح نیست.

جواب: دو مبنا آقای خویی دارد. یکی اینکه ما ملکت ایمانهن یعنی اماء دوم اینکه نسبت هم باید تباین باشد. ما می‌گوییم در اماء همراه شما شدیم؛ اما در حرف دوم با شما همراه نیستیم. خود شما هم در نسبت فقرات دیگر حتماً قائل به تباین نیستیم.

بنابراین، فرمایش آقای خویی مبتنی بر دو نکته اساسی است: یکی اینکه ملکت ایمانهن اختصاص به اماء دارد و عبید را نمی‌گیرد. دوم اینکه نسبت بین جملاتی که با أو عطف شده‌اند باید تباین باشد. درباره اولی می‌گوییم ما ملکت ایمانهن اختصاص ندارد. شامل عبید هم می‌شود. درباره بحث دوم می‌گوییم اینکه تصور شما این است که امور عطف شده با أو حتماً باید متباین باشند می‌گوییم لازم نیست این‌طور باشد. من وجه هم کافی است که خود شما هم من وجه را کافی می‌دانید. ضمن اینکه آقای خویی از این عبور کرده‌اند. جمله‌ای آقای زنجانی می‌فرمایند که این قسمت از بحث‌های آقای خویی در دوره کهولت ایشان بوده و انتظار بالا را نباید دقت داشت. نمی‌دانم در همین مباحث نکاح است یا جای دیگر. می‌گوید احتمالاً در اواخر عمر در درگیری‌های سیاسی و ثوره ها بوده که دقت کافی نباشند. داوری‌اش با شما. ممکن است کسی بگوید دوره پختگی ایشان بوده است. یعنی سن ایشان وقتی این را می‌فرمودند حدود ده‌پانزده سال از برخی مراجع الان ما کمتر بوده است.

سؤال: ایشان شاید به معنای أو تمسک نکرده باشند؛ بلکه به تقابل ظهور ساز تمسک کرده‌اند.

جواب: تقابل عمده‌اش روی أو است. البته ممکن است بگوییم از أو بالاتر برویم و خود همین عناوین تقبلی دارند که لازم است تباین بینشان باشد. این هم می‌گوییم لازم نیست.

سؤال: نسائهن می‌گوید همانی است که مقابل ملکت ایمانهن است

جواب: ولو من وجه. چه به أو تمسک کنیم چه به این مقام که مقام بیان عناوین مستقله است تمسک کنیم بیش از این که نباید تساوی یا عموم و خصوص مطلق باشد افاده نمی‌کند. این هم در این جهت.

ضمن اینکه واقعاً ارتکازاتی وجود دارد که نسائهن قیدی در آن نیست. آقای زنجانی نمی‌پذیرند؛ ولی ارتکازاتی وجود دارد که نسائهن مطلق است و قیدی ندارد.

سؤال: آقای زنجانی سن را بر خودشان منطبق می‌کرد. می‌گفت جوان‌تر که بودیم معادلات ریاضی را حل می‌کردیم الان نمی‌توانیم.

جواب: ولی ایشان این جمله را اینجا فرموده‌اند.

تا الان سه احتمال را بررسی کرده‌ایم. مطلق بودن، اختصاص به مسلم داشتن و اختصاص به حرائر داشتن. هر سه را نقد کردیم.

# احتمال چهارم: نظریه مرحوم حکیم

احتمال چهارم این است که مرحوم حکیم آن را مطرح کرده‌اند. من المحتمل اینکه بگوییم نساء در زنان اقوام و خویشان و نزدیکان استعمال شده است. این هم محتمل است. شاهد ایشان هم ظهور عرفی است. وقتی گفته می‌شود نساء او یکی از معانی ظاهر این است که زنانی که در ارتباط با او هستند و قرابت و معاشرتی دارند. شاهدی که می‌شود آورد این است که در برخی روایات فقهی نسائه یا نسائها در همین معنا به‌کاررفته. مثلاً در ابواب حیض که می‌گویند مضطربه به عادت دیگران مراجعه کند قرائنی دارد که مقصود اقرباء است. این اضافه انصرافی دارد به زنان نزدیک و دارای معاشرت با او و شاهدش هم این است که در برخی روایات و اخبار در باب رجوع حائض مبتدعه یا مضطربه به نسائها رجوع کند. مقصود زنان اهلش هست.

این فرمایش که ایشان می‌فرمایند به نظر می‌رسد پاسخ آقای خویی درست است. ما نفی نمی‌کنیم که گاهی اضافه می‌شود و مراد اقربا و معاشران است؛ اما قرینه می‌خواهد و اگر قرینه نباشد به شکل مطلق ظهوری در این ندارد. نسائها ظهوری در این ندارد. مگر اینکه قرینه‌ای باشد.

سؤال: اگر ما ملکت ایمانهن اگر حرف آقای خویی که می‌گویند زن حق ندارد ابداء زینت جلوی عبد خود کند اگر این حرف فقط از روایات به‌دست‌آمده باشد و آیه موقع نزولش معنایی داشته که شامل عبد می‌شده چطور آقای خویی می‌خواهد با روایاتی که بعداً آمده معنای حین النزول آیه را بیان کند.

جواب: عیبی ندارد. ممکن است در دلالت استعمالی مخاطبان وجه عام را استفاده کرده‌اند بعدها تخصیص زده‌اند.

سؤال: این مشخص است که برخی مخصصات منفصل‌اند. می‌خواهم بگویم ایشان با تفسیر متأخر فقره قبل را هم بیان می‌کنند.

جواب: به نحوی این نکته درست است که همین‌که در مقام دلالت استعمالیه این من وجه است و تفاوت وجود دارد کافی است. کمی باملاحظه گفتم که گوشه‌ای از عبد باقی بماند. ممکن است کسی بگوید آیه در مقام دلالت استعمالیه او را به کار برده و همان تفاوت در مقام دلالت استعمالیه کافی است. اخص شدنش به‌خاطر دلالت جدیه ای است که در دوره متأخر پیدا شده است. ممکن است درست باشد و به شکلی در مقام بنده هم بود که این دلالت استعمالی و جدی نباید متفاوت دیده شود. تصحیح تقابل با همان اراده استعمالیه کافی است. ولو با بیانات متأخر اراده جدیه‌اش عموم و خصوص مطلق شود. مقام اراده استعمالی غیر از اراده جدیه است. خیلی از نکات ادبی در همان مرحله اراده استعمالی کافی است ولو اراده جدیه نحو دیگری باشد. این نکته هم درست است و می‌توان گفت قبول است. در مقام اراده جدیه گفتیم مطلق محض نشود گفتیم در گوشه‌هایی تفاوت دارد. البته ان قلتی وجود دارد که گوشه‌ای که جداست خیلی نادر است و موجب استهجان شاید شود. اما در جواب می‌توان گفت در مقام اراده استعمالیه این استهجان نیست؛ بلکه با تخصیصات بعدی پیدا شده است.